نقد و بررسی دلایل ابوالفضل برقعی در مدّعای «قرآن بسندگی در تفسیر» ـ
حسین محمدی‌فام، سید مجید نبوی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۹۹-۱۲۷

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

نقد و بررسی دلایل ابوالفضل برقعی در مدّعای «قرآن بسندگی در تفسیر»

حسین محمدی‌فام*
سیدمجید نبوی**

چکیده: ابوالفضل برقعی، از مشاهیر معاصر، معتقد به قرآن بسندگی در تفسیر و بی‌نیازی نسبت به احادیث معصومان است. او برای این مدعای خود دلایلی می‌آورد، از جمله: روشن بودن قرآن و ضرورت تدبّر در آن، عدم نیاز به تفسیر امام بلکه مطلق تفسیر به دلیل قابل فهم بودن قرآن، عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه، مشکل‌تر بودن متن احادیث نسبت به قرآن، وجود اخبار متناقض و دروغین در روایات تفسیری، ضرورت موافقت روایات با قرآن، عدم وجود تفسیر در صدر اسلام. نقد ادلهٔ برقعی و اثبات ضرورت استفاده از احادیث در تبیین قرآن در این گفتار آمده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن‌بسندگی؛ تفسیر؛ تأویل؛ روایات تفسیری؛ برقعی، ابوالفضل.

*. دکترای تخصصی رشته قرآن و حدیث hosseinfam110@gmail.com
**. دانشجوی دکتری رشته قرآن و حدیث majidnabavi1366@gmail.com

مقدمه و بیان مسأله

ابوالفضل برقعی (۱۲۸۷-۱۳۷۰شمسی) از مشاهیر معاصر است که به انکار احادیث و برخی از سنت‌ها می‌پردازد. همچنین کتاب الکافی و بحارالانوار را مملو از احادیث ضد عقل و قرآن می‌داند و آن‌ها را از جانب امامان هدایت نمی‌داند. برخی از کتاب‌های او در عربستان چاپ شده است. آقای علی اکبر بابایی در کتاب مکاتب تفسیری، آقای محمد ابراهیم روشن ضمیر در کتاب جریان‌شناسی قرآن بسندگی و آقای محمد اسعدی در کتاب آسیب شناسی جریان‌های تفسیری، برقعی را از جریان قرآن بسندگان شمرده‌اند. برقعی در بخش اول حیات علمی خود، مانند دیگر علماء شیعه، قلم زده است ولی در بخش دوم منتقد مسائلی چون نصب الهی امام، انحصار امامت در ائمه اطهار علیهم‌السلام، عصمت، شفاعت و ... و مدافع قرآن بسندگی گردیده است.

در ادامه ادله ابوالفضل برقعی در اثبات قرآن بسندگی در تفسیر، مطرح و سپس نقد می‌شود:

۱) روشن بودن قرآن و لزوم تدبر در آن

برقعی با مدد آیات قرآن به دنبال اثبات روشن بودن مفاهیم قرآن برای عموم مردم است. به عقیدهٔ او نباید با بهانه‌هایی چون تأویل قرآن، وجود آیات متشابه، عدم تفسیر به رأی و وجود برخی آیات متعارض در قرآن مثل جبر و اختیار و ... مردم را از رجوع به قرآن بازداشت.

آیاتی که وی به آنها اشاره می‌کند عبارتند از:

۱. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ: و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟ (زمر، ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰)

۲. تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ: این است آیات کتاب روشنگر. (یوسف، ۱)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

۳. إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید. (یوسف، ۲)

۴. أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها: آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است؟ (محمد،۲۴)

۵. كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْباب: [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند. (ص، ۲۹)

او معتقد است آیاتی که قرآن را "بیان للناس"، "هدی للناس"، "بصائر للناس" و یا "مَوعِظَةٌ مِن رَبِکم" معرفی کرده، نشانهٔ روشن بودن قرآن و بی‌نیازی آن به حدیث است. وی در این‌باره می‌نویسد:

> پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله. بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن معما و رمزی است که فقط رسول خدا ﷺ می‌فهمید، و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود، باید «یا أیها الإمام» بگوید و یا «هدی للإمام» و «یا بیان للإمام»، و حال آنکه نفرموده. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۵)

برقعی به برخی روایات نیز اشاره می‌کند تا مفهوم بودن قرآن را ثابت نماید. مثلاً به این سخن حضرت علی ؑ در خطبه اول نهج‌البلاغه استدلال می‌کند که فرمود: «كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَ حَرَامَه ُ(شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، ص۴۴): کتاب پروردگارتان بین شماست که تبیین کننده حلال و حرام اوست». نیز، از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِين (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۳۱) ...: محققاً بدانید که این قرآن نور روشنی است...» (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۷)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

نقد: آیات و روایاتی که برقعی به آنها استدلال می‌کند، دو دسته‌اند. یک دسته آنهایی که قرآن را نور و مبین و روشن و ... معرفی می‌کند و دسته دوم آیاتی که به تدبر و تعقل در قرآن کریم دستور می‌دهد. به نظر می‌رسد هیچکدام از این آیات نتوانند مانع رجوع به احادیث تفسیری باشند.

اولاً در تحقیق علمی باید تمام آیات قرآن را کنار هم دید و گزینشی به آنها رجوع نکرد. همان قرآنی که خود را روشن معرفی می‌کند، در آیه دیگری این روشنی را در سینه اهل بیت علیهم‌السلام دانسته است. قرآن می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ: ولی این آیات روشنی است که در سینهٔ دانشوران جای دارد.» (عنکبوت، ۴۹) روایات فراوانی مصداق این دانشوران را که علم به آنان داده شده، امامان معصوم می‌داند. «هم الائمه.» (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۲۷) پس قرآن روشن است اما در سینه امام.

ثانیاً پرواضح است که قرآن در مجموع قابل فهم بوده و در روایات نیز مبهم دانستن قرآن بسیار مذمت شده است. در حدیث داریم که «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْكِتَابَ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۹۲): هر کس گمان کند کتاب خداوند مبهم است، به راستی هلاک گشته است.» اما مهم آن است که معناداری جملات یا همان مفهوم بودن با فهم مقصود و مراد جدی گوینده تفاوت دارد و احادیث غالباً در بخش دوم کارآیی دارند.

خاطر نشان می‌شود که هر جمله‌ای یک معنا و ترجمه دارد و یک مراد جدی. گاهی معنا و مفهوم آیات روشن است، اما در کشف مراد جدی خداوند به توضیح معصوم نیازمند هستیم. همچنین ممکن است معنای آیه‌ای روشن باشد، ولی مضمون آیه اجمالاً مطرح شده باشد و ما برای تفصیل آن به حدیث نیازمند باشیم. خود برقعی در جای دیگری در این‌باره گفته است:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

این که در قرآن دستور داده شده است که «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون: اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» (نحل،۴۳، انبیا،۷) ذکر، قرآن است و اهل ذکر که ائمه هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند ما اهل ذکر هستیم یعنی ما اهل قرآن هستیم. ما اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را اهل قرآن و عالم به قرآن می‌دانیم و در مجملات قرآن اگرچه قابل فهم است، در تفاصیل آن رجوع به اهل عصمت علیهم‌السلام کرده‌ایم و هرگز حکمی که بر خلاف حکم ایشان باشد، از قرآن استخراج نکرده‌ایم. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۸)

ثالثاً اگر واقعاً آیات قرآن به تمام معنا روشن است، پس این همه اختلافات تفسیری برای چیست؟

رابعاً آیاتی که به تدبر و تعقل در آیات قرآن اشاره دارند نیز، نشان‌دهندهٔ بی‌نیازی قرآن از حدیث نیستند. اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند. این که ما موظف به تدبر و تعقل در قرآنیم، دلیلی بر روشن بودنِ تمام مراد خداوند از آیات قرآنی نیست. قرآن اگر دستور به تدبر داده است، فرمان اخذ تمام اقوال رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیز صادر فرموده است: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید.» (حشر،۷) کلمهٔ "ما" افاده عموم کرده و شامل اقوال و تفاسیر نبوی نیز می‌گردد.

خامساً بسیاری از آیات قرآن دارای سطوح معنایی گوناگونی هستند که فقط سطوح پایین آن با تدبر و تعقل ما در دسترس است و برای رسیدن به معانی عمیق‌تر به فرمایشات معصومین علیهم‌السلام نیازمندیم. امیر المؤمنین علیه‌السلام در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه درباره قرآن فرموده‌اند: «بحراً لایُدرَکُ قَعرُه: دریایی که قعر آن درک نخواهد شد». ما برای دستیابی به معانی عمیق‌تر قرآن به کلام ائمه اطهار علیهم‌السلام احتیاج داریم.

سادساً قرآن دارای ظهر و بطن است. برای رسیدن به بطون قرآن، بیانات معصومین علیهم‌السلام راه‌گشاست. پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «إنَ للقرآن ظَهراً و بَطناً: قرآن دارای ظهر (رویه بیرونی) و بطن (معنای درونی) است.» از امام باقر علیه‌السلام در این باره

سؤال شد، حضرت فرمود: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما قد مضی و منه ما لم یکن، یجری کما تجری الشمس و القمر (صفار، ۱۴۰۴ق، ص۱۹۶): ظاهر قرآن، تنزیل آن و باطن قرآن، تأویل آن است. برخی از این تأویلات، گذشته و برخی هنوز نیامده است. [قرآن] در جریان است همانطور که خورشید و ماه در جریان هستند.» در روایات فراوانی امامان معصوم علیهم‌السلام آگاهان به بطون و تأویل قرآن معرفی شده‌اند. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام درباره آیه هفتم سوره مبارکه آل عمران آمده است: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳، ص۱۹۷؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۲۳۱) جز خدا و راسخان در علم تأویل قرآن را نمی‌دانند؛ و ما آن را می‌دانیم.»

سابعاً این سخن برقعی که برخی قرآن را رمزی و فقط مفهوم برای معصومین می‌دانند، در بین شیعه عمومیت ندارد. دربارهٔ آن در بخش بعدی سخن خواهیم گفت.

۲) عدم نیاز به تفسیر امام و بلکه مطلق تفسیر، بخاطر قابل فهم بودن قرآن

گفتیم از مهمترین ادله برقعی برای قرآن بسندگی در تفسیر، قابل فهم بودن قرآن است. او می‌گوید قرآن در آیات بسیاری متذکر شده که هدایت این کتاب برای عموم مردم است، چه عوام باشد و چه دانا، چه امام باشد و چه مأموم، و مخصوص علماء و یا ائمه نیست و مخاطب همه می‌باشند، چنان که در آیات زیادی می‌فرماید: «یا أیهاالناس». (برقعی، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، بی‌تا، ص ۴) برقعی در تلاش است تا آشکار یا پنهان، چنین القا کند که فهم قرآن نیازی به روایات ندارد. او می‌نویسد: «در همه جا "یا أیها الناس" و یا "بیان للناس" و یا "هدی للناس" و یا "بصائر للناس" و یا "بلاغ للناس" آمد و نفرموده: "هدی لعلماء" و یا "هدی للرسول و هدی للامام".» (همان، ص ۵ و۶) سپس نمونه آیاتی که معنای فوق را بیان فرموده است، ذکر می‌کند.

به نظر می‌رسد مخاطب این‌گونه سخنان برقعی، جماعت اخباریون باشد که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

اعتقاد داشتند قرآن را فقط امام معصوم می‌فهمد. گروهی از اخباریون معتقد بودند که آیات قرآنی رمزگونه و مانند معماست و جز مخاطبان اصلی آن (امامان معصوم علیهم‌السلام) کسی آن را نمی‌فهمد و آیات الهی از قبیل محاورات عرفی نیست تا مقصود گوینده از آن، تفهیم عموم مردم باشد. محدث استرآبادی که از مروّجان اخباری‌گری است می‌گوید:

«قرآن در بیشتر موارد بر وجه عمومی به نسبت ذهن مردم وارد شده است و بسیاری از سنن نبوی نیز چنین است. در آنچه که نمی‌دانیم از احکام نظری شرعی - چه اصلی و چه فرعی- چاره‌ای نداریم جز شنیدن از صادقین علیهم‌السلام و استنباط احکام نظری از ظواهر کتاب و سنت در آنچه که نظر اهل الذکر علیهم‌السلام را در آن نمی‌دانیم جایز نیست. پس توقف و احتیاط در آنها واجب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۸۷ به نقل از الفوائد المدنیة، ص ۴۷و۴۸)»

این نظریه افراطی توسط عالمان بزرگی همچون مرحوم وحید بهبهانی، میرزا ابوالقاسم قمی و شیخ مرتضی انصاری به تفصیل پاسخ داده شده است. مرحوم محقق قمی می‌گوید:

این روایات (که اخباریان انحصار فهم قرآن به معصومین علیهم‌السلام را از آن فهمیده‌اند) ظاهر یا صریح است که مرادْ علم به همه (ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل) قرآن است و این امری مسلم و مورد قبول است... و اگر چنین مدعایی در اخبار صریح و صحیح نیز آمده باشد، یا باید آن را توجیه کرد و یا علم آن را به اهلش واگذاشت، لیکن چنین اخباری نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۸۸ به نقل از قوانین الاصول، ج ۱، ص ۳۹۷)

برقعی بواسطهٔ قابل فهم بودن قرآن برای همه، معتقد است که قرآن، تفسیر توسط امام و بلکه اصلاً تفسیر نمی‌خواهد. او می‌گوید اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که کلاً عوام بودند قرآن را فهمیدند، حال چطور برخی می‌گویند که قرآن را کسی نمی‌فهمد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

مگر آنکه امامی تفسیر کند؟ او بر این باور است که قرآن از هر تفسیری روشن‌تر و کلام خدا از کلام هر امامی واضح‌تر است. سپس تصریح می‌کند:

> ما مدعی هستیم که قرآن اصلاً تفسیر نمی‌خواهد ولی در هر زبانی برای فهم مردم آن زبان باید به آن زبان ترجمهٔ صحیح گردد. و ترجمه غیر از تفسیر است... (قمر، ۱۷) «البته و محققاً ما قرآن را آسان نمودیم.» و حتی یهود و نصاری چنین عداوتی را با قرآن اظهار نکرده‌اند و نگفته‌اند که قرآن را کسی نمی‌فهمد. (برقعی، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، بی‌تا، ص۱۰ و ۱۱)

اشتباه برقعی در خلط مباحث با یکدیگر است. اینکه برخی افراطیون قائل به نفهمیدن قرآن بدون تفسیر امام شوند که البته اغلب علمای امامیه این را قبول ندارند، دلیل نمی‌شود که ما کلاً با تفسیر روایی مخالفت کنیم! زیرا بسیاری از آیات قابل فهمند، اما برای معانی سطوح بالاتر و تفصیل مجملات و بیان معانی باطنی و ... به روایات نیاز است. دیگر این که برقعی وجود تفاسیر گوناگون را دلیلی بر اشتباه بودن آنان دانسته و از آن بی‌نیازی به تفسیر را استنباط می‌کند؛ حال آنکه اگر قرآن در تمام آیات به روشنی بر محتوایش دلالت داشت، این همه تفسیر در قرون مختلف نوشته نمی‌شد.

سخن در این بود که برقعی معتقد است قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد!! یکی از مهمترین ادلّهٔ او، قابل فهم بودنِ آیات قرآن برای همه مردم است. دلایل دیگری نیز دارد مانند:

- اعراب جاهلی بدون تفسیر، آیات قرآن را می‌فهمیدند.
- اگر قرآن محتاج به تفسیر بود، خداوند خود تفسیری برای آن نازل می‌نمود، و یا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیری بر آن می‌نوشت، در حالی‌که ننوشته و حتّی أئمهٔ هدی علیهم‌السلام که نسبتاً وقت داشتند، تفسیری بر قرآن ننوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

- تفسیرهائی که نوشته‌اند، همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشان است. می‌گوید: شما بیائید این تفسیرهائی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن، و ببینید کدام مشکل‌تر است. بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند، ترجمهٔ قرآن لازم است، ولی ترجمه غیر از تفسیر است.

- تفاسیری که نوشته شده، در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند، تاریک‌تر نموده است و برای یک آیه چندین احتمال داده و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می‌روند.

- این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوّآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۶۵)

جواب‌های فراوانی بر این سخنان وارد است که اجمالاً و نظیر به نظیر عبارتند از:

- اعراب جاهلی بدون تفسیر، فقط سطح نازله‌ای از آیات قرآن را می‌فهمیدند، و از معانی عمیق‌تر محروم بودند.

- قرآن کریم به صراحت تبیین و تعلیم آیات خود را بر دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته است. (مانند آیه ۶۴ و ۴۴ نحل) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام نیز، امکان نوشتن کتاب تفسیری نداشتند (به دلایلی مانند تقیه و محصور بودن و...) اما صدها روایت تفسیری و تأویلی از خود بر جای گذاشته‌اند.

- تفسیرهائی که نوشته شده همه در راستای تدبر و تعقلی است که خود قرآن دستور می‌دهد. و اگر بررسی کلام خدا مذموم بود، خداوند دستور تدبر نمی‌داد.

- بر خلاف گفته برقعی، تفاسیری که نوشته شده، غالباً پس از بیان چندین احتمال، تفسیر صحیح و باطل را اعلام کرده‌اند. نگاهی گذرا به تفاسیر گوناگون این واقعیت را روشن می‌سازد. با این همه بدیهی است که هیچ انسان عاقلی انتظار ندارد بیان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

بشری به شیوایی کلام الهی باشد. لذا مفسّران در حدّ توان خود، در رشتهٔ تفسیر کوشیده‌اند، چنانکه در دانشهای دیگر.

- روایات تأویلی مربوط به بطون قرآن بوده و نباید بدون بررسی علمی و کشف معنای صحیح روایات، آنها را نفی کرد. اگرچه وجود برخی خرافات و جعلیات و اسرائیلیات در آنها غیر قابل انکار است.

جالب اینجاست که برقعی در آثار پیشین خود، بر لزوم رجوع به روایات اصرار داشته و با استناد به آیه «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» (جمعه، ۲) صریحاً آورده است:

> در این آیه علاوه بر تلاوت آیات، معلمی که بیان آیات کند و دانش خود را تعلیم نماید، لازم شمرده شده و اگر آیات قرآن کافی بود جمله «یعلّمهم» لازم نبود. این مطلب مسلّم است که قرآن مجمل است و احتیاج به مفسر دارد و کلمات اهل عصمت تفسیر صحیح قرآن است و لذا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه گرام علیهم السلام چقدر تأکید و تکرار کردند در مراجعهٔ مردم به اخبار و احادیث. (برقعی، گلشن قدس، بی‌تا، ص ۲۴)

وی در جمله‌ای که در صفحات پیش آوردیم، از قابل فهم بودن آیات، درصدد اثبات کفایت قرآن و عدم نیاز به روایات نبوی و احادیث امامان علیهم السلام است، ولی در جلد دوم کتاب عقل و دین نظری مخالف این را داشته و نوشته است:

> ... و اما دلیل نقلی بر این که قرآن به تنهایی کافی نیست و احتیاج به معلم و مفسر دارد، آیات خود قرآن است. از آن جمله سوره جمعه آیه ۳: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیه آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه یعنی آن خدا چنان است که برانگیخت در میان بی‌سوادان، پیغمبری از ایشان که بخواند برایشان آیات را و تزکیه کند و تعلیم ایشان نماید قرآن و حکمت را. و اگر قرآن و خواندن آن آیات، تعلیم رسول و معلمیت او نیز لازم است. پس

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

آنکه گفته «حسبنا کتاب الله» اشتباه کرده و برخلاف خود قرآن سخن گفته...
(برقعی، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص۹۶ و ۹۷)

قبلاً نیز اشاره کردیم که برقعی در بخش اول حیات فکری خود، تبیین قرآن را به استناد قرآن وظیفه رسول اکرمﷺ دانسته و به آیه ۴۴ سوره نحل استدلال می‌کند که فرموده است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم: ما نفرستادیم بر تو کتاب را مگر آنکه برای مردم آنچه برایشان نازل شده است را بیان کنی.» سپس تصریح می‌کند که آن کسی که می‌گوید ما اخبار را قبول نداریم، یا بی‌دین است و یا مغرض. (برقعی، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص۹۶ و ۹۷)

۳) عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه

دلیل دیگر برقعی برای قرآن بسندگی در تفسیر، عدم نیاز به فهم تأویل متشابهات قرآن است. وی قائل است یکی از ادلهٔ کسانی که می‌گویند قرآن را مردم فهم نمی‌کنند، وجود آیات متشابه در قرآن است. او با اشاره به آیه هفتم سوره آل عمران و عبارت «لا یعلم تاویله الا الله» و با استینافیه دانستن «واو» در آن بخش آیه، می‌گوید: خداوند فرموده تأویل آن را جز خدا کسی نمی‌داند و نفرموده ترجمه و تنزیل آن را کسی نمی‌فهمد. تأویل، مربوط به ترجمه و فهم ظاهری قرآن نیست. قرآن تمام محکمات و متشابهاتش قابل فهم و ترجمه می‌باشد، گو این که تأویل آن را ندانیم. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۷)

وی به حدیث «انّ للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً إلی سبعة أبطن (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۹): همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است و برای باطن آن نیز تا هفت باطن وجود دارد.» اشاره می‌کند. آنگاه می‌نویسد:

اولاً چنین اخبار، سند صحیحی ندارد و ثانیاً بر فرض صحت سند، آیا آن بطن موافق ظاهر است یا مخالف آن؟ اگر بطن قرآن موافق ظاهر آن باشد پس عمل به ظاهر آن اشکالی ندارد و در حقیقت باطن آن نیز عمل شده، زیرا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

موافق یکدیگرند، پس حجیت ظاهر محفوظ است. و اگر می‌گویند باطن مخالف ظاهر آن است، پس قرآن را از حجیت ساقط کرده‌اند، در حالی‌که تمام علماء ظاهر آن را حجت می‌دانند. به اضافه اگر مقصود از نزول قرآن باطن آن باشد و ظاهر آن مقصود نباشد، لازم می‌آید حق تعالی اغراء به جهل و ظلم کرده باشد، زیرا چیزی را نازل کرده که ضد آن را از بندگان خواسته و باطن آن را که مخالف و تضاد به ظاهر دارد، از مردم طلبیده و بندگان را گول زده است. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۷)

برقعی در جای دیگری آورده است که متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، خدا و پیامبرش نیز چنین سخنی نفرموده‌اند. در آیه هفتم آل عمران هم فرموده که تأویل متشابه را کسی جز خداوند نمی‌داند و نفرموده ترجمه و معنی آن را کسی نمی‌فهمد. وی مانند اهل سنت معتقد است تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور به فهم تأویل آن آیات نیستیم. ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آیات را می‌فهمیم. او می‌گوید تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است و اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد، نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۹۵)

نقطه عطف بحث برقعی آن است که حرف "واو" در آیه مذکور، برای استیناف است. در این صورت تأویل متشابهات را فقط خدا می‌داند. به تعبیر او اگر "واو" عاطفه باشد، موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا معنی چنین می‌شود: «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم، تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است، چون نباید گفت خدا ایمان آورده است. او اضافه می‌کند: اگر واو عاطفه باشد، معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود، یعنی «الله» که معطوف علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

شرک است. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۹۸)

در نقد مطالب بالا دو نوع سخن وجود دارد. نوع اول اشکالی که به محتوای مطلب او وارد است. نوع دوم نقدی که به مقصود و نتیجهٔ سخن او برمی‌گردد.

اولاً باید بگوییم از جهت قواعد عرب، "واو" هم می‌تواند عاطفه محسوب گردد، هم استیناف. علامه طباطبایی در المیزان، با اینکه خود معتقد به عاطفه بودن واو نیست، اشاره می‌کند که واو ممکن است عاطفه باشد، ولی از جهت معنایی موجب بروز مشکل می‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۴۲)

ثانیاً علامه طباطبایی نیز واو را در آیه مزبور استیناف دانسته و معتقد است طبق معنای این آیه، تأویل را فقط خداوند می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸) سپس اثبات می‌کند که علم غیب، شفاعت و ... نیز در برخی آیات فقط در انحصار خداوند مطرح شده است، اما با ادله دیگر عقلی، قرآنی و روایی ثابت می‌شود که به دیگران از طرف ذات خداوند قابل افاضه است، تأویل نیز از این دست علوم است و به راسخون در علم -که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند- داده شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸) پس حتی در صورت استیناف دانستن واو، علم امامان به تأویل قابل نفی نیست.

ثالثاً برقعی دانستن معنای ظاهری آیات متشابه را کافی می‌داند، حال آنکه ادامه آیه ما را از پیروی معنای ظاهری آیات متشابه منع کرده است: «فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْه: اما آنها که در قلوبشان انحراف است، از متشابهات تبعیت می‌کنند.» اینک سخن در این است که اگر قرار است از آیات متشابه معنایی دریافت نشود، پس برای چه نازل شده‌اند؟ خداوند کار بیهوده انجام نمی‌دهد. اگر قرار است معنایی که برداشت می‌کنیم، همان معنای ظاهری باشد، مورد نکوهش قرآن قرار می‌گیریم. پس باید تأویل صحیح آیات متشابه را بدانیم و از آن پیروی کنیم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

این معنا نیز در دست اهل بیت‌علیهم‌السلام است، لذا باید بیانات آنان مورد توجه قرار گیرد.

رابعاً از بحث تأویل و علم آن که بگذریم، قبلاً اشاره کردیم که این فقط آیات متشابه نیستند که برای روشن شدن معنای صحیح خود به روایات نیازمندند، بلکه دیگر آیات نیز برای رفع اجمال و یا برای بسط معنا و عمق آن به احادیث محتاجند.

۴) مشکل(تر) بودن متن احادیث و روایات

پیشاپیش اشاره کنیم که برقعی گاهی با روایات بی‌مهری می‌کند، ولی هر جا برای اثبات نظرش لازم باشد، به سراغ ادله روایی نیز می‌رود. یکی از ادله برقعی که در زمرهٔ ادلهٔ روایی او محسوب می‌شود، استناد به این حدیث است که خود ائمه اطهارعلیهم‌السلام فرموده‌اند: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَب (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص۴۰۲): همانا سخنان ما سخت و مشکل است.» در نتیجه متن قرآن آسانتر از متن احادیث است. حال چطور، برای فهم قرآن، مردم را به متون مشکل‌تر از قرآن ارجاع دهیم؟ (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۱)

در جای دیگری نیز چنین آورده است که اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد. بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث، و باید دور دین را قلم کشید. او معتقد است در برابر حدیث فوق که احادیث را به صعوبت متصف کرده است، قرآن خود را روشن و واضح معرفی کرده و در سورهٔ قمر، چهار مرتبه مکرّر فرموده: «ولَقَد يَسَرنَا القُرآنَ: به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم.» (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۵)

نقد: باید توجه کنیم که حدیث فوق، صعوبت برخی احادیث را می‌رساند، نه تمام آن‌ها را. اگر کلمه "احادیثنا" مطرح بود، شاید نظر برقعی تأمین می‌شد. ولی وقتی عبارت "حدیثنا" مطرح شده است، یعنی برخی احادیث ما دارای صعوبت در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

معنا هستند. عقل و تجربه هم این معنا را تأیید می‌کند، زیرا بسیاری از روایات را می‌بینیم که به سادگی قابل فهم هستند و «صعب مستصعب» درباره آنها صدق نمی‌کند. علاوه بر این باید گفت: هم در بین آیات قرآن و هم در میان روایات امامان، مطالب دو دسته‌اند، یعنی مطالب ساده و مشکل وجود دارد که برخی به سادگی فهمیده می‌شود و برخی نیاز به تفسیر دارد. مطالب صعب قرآنی مانند مفهوم آیه "الرَحمنُ علیَ العَرش استَوی" با کمک آیات دیگر و روایات فهمیده می‌شوند، چنانکه احادیث مشکله با کمک احادیث دیگر و آیات قرآن قابل فهم می‌شوند. چه بسا آیه و حدیثی هر دو پیچیده باشند، ولی وقتی کنار هم قرار بگیرند، از هر دو رفع صعوبت شود.

۵) وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری

دلیل دیگر، وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری است. برقعی مثال‌هایی از روایات تفسیری و تأویلی نقل می‌کند که به زعم او اشتباه و جعلی است، سپس نتیجه می‌گیرد که نباید برای تفسیر قرآن سراغ روایات رفت. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۱) برخی مثال‌های او عبارتند از:

۱) در تفسیر «سبحان الذی اسری» از قول امام ششم خبری آمده که هر کس شب جمعه آن را بخواند، امام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می‌بیند، با این که در زمان امام ششم علیه‌السلام امام قائمی نبوده است. برقعی معترض می‌شود که هزاران نفر این سوره را خواندند، ولی امام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ندیدند. (همان)

۲) در تفسیر «والليل» نوشته‌اند که امام فرمود «والليل» فلان خلیفه است. برقعی این احادیث را جعلی دانسته و می‌گوید: تعصبات مذهبی باعث ورود این احادیث ساختگی در تفسیر قرآن شده است. (همان، ص ۱۲)

پرواضح است که وجود روایات جعلی و ساختگی -که هیچ کس منکر آن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

نیست- دلیل بر رها کردن خیل عظیم روایات تفسیری نمی‌گردد. می‌توان با بررسی طریقه اسناد و ضعف و قوت راویان و... به درجه صحت روایات تفسیری و تأویلی پی برد. این مشکل یعنی وجود روایات موضوعه، در مباحث کلامی و فقهی و ... نیز وجود دارد که علم رجال، درایه و فقه الحدیث متولی رفع همین مشکل هستند.

ناگفته نماند مثال‌های برقعی نشان‌دهندهٔ ناآگاهی یا بی‌توجّهی او به علم تأویل و تطبیق آیات و لطائف و ظرائف قرآنی است. در روایات داریم که آیات قرآنی همه در یک سطح نیستند و ظرائف و لطائفی در قرآن وجود دارد که برای همه قابل کشف نیست. دو نمونه را ذکر می‌کنیم:

- كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاء (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص۲۷۸): کتاب خداوند بر چهار سطح است؛ عبارات، اشارات، لطائف و حقایق. عبارات برای عوام، اشارات برای خواص، لطائف برای اولیاء الهی و حقائق برای انبیاء است.

- ان الله جل ذكره قَسَّمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ: فَجَعَلَ قِسْماً مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَ الْجَاهِلُ، وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذِهْنُهُ وَ لَطُفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أُمَنَاؤُهُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْم (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱۳): خداوندِ بزرگ یاد، کلام خویش را به سه قسم تقسیم کرده است؛ قسمی از آن را عالم و جاهل می‌فهمند. قسم دیگر را نمی‌فهمد مگر کسی که ذهنش را پاک، دلش را لطیف و قدرت شناختش را صحیح کرده باشد که خداوند سینه چنین اشخاصی را برای درک اسلام گشاده فرموده است. و قسم دیگر، آیاتی هستند که جز خدا و بندگان امین او یعنی راسخون در علم، به آن شناخت پیدا نمی‌کند.

با توجه به روایات فوق، ممکن است احادیث تأویلی خاصی که در نگاه اول

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

مشکوک و غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، توجیه علمی داشته باشد. گاهی برقعی و حتی دیگران احادیث تطبیقی و تأویلی را با احادیث تفسیری اشتباه می‌گیرند و لذا با آنها مخالفت می‌کنند، حال آنکه حیطهٔ معنایی آن‌ها کاملاً جداست. (بنگرید: محمدی فام، بررسی شاخصه‌های تفسیر، تأویل و تطبیق،۱۳۹۰ش) البته مجدداً یادآور می‌شویم که ما وجود روایات مجعوله را نفی نمی‌کنیم، اما معتقدیم با وجود برخی روایات موضوعه، نباید همه روایات تأویلی را طرد کرد.

برقعی بدون توجه به احتمال صحت و وجود توجیه علمی برای احادیث بطنی قرآن، آنها را بطور مطلق، خرافه و جعلی دانسته است. او بدون توجه به تعریف و شرایط و ویژگی‌های تأویلات قرآنی، آن‌ها را همان تفسیر می‌داند و می‌گوید: مثلاً در تفسیر "والتین و الزیتون" نوشته‌اند که تین امام حسن علیه‌السلام و زیتون امام حسین علیه‌السلام است که خدا به ایشان قسم خورده، در صورتی‌که این سوره مکّی است و آن وقت که این سوره نازل شد، نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی!. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۸)

باید گفت: برقعی دو حوزه تأویل و تفسیر را با هم خَلط کرده است. در تأویل آیات- مانند روایت تأویلی فوق- که بعد از نزول آن بیان شده است، فارغ از مباحث سندی حدیث، باطن آیه (چه از سنخ مفهوم و چه از سنخ مصداق) مطرح می‌شود که لزومی ندارد با شأن نزول آن متناسب باشد.

یادآور می‌شود برقعی تفسیر را در معنای عام و به مفهوم هر گونه تبیین آیات می‌داند. لذا کلاً معتقد است روایات نباید به حوزه تبیین آیات ورود پیدا کنند؛ حال، چه تبیین ظاهر قرآن باشد که به زعم وی روشن است و نیازی به روایات نیست و چه باطن آیات باشد که به نظر وی فقط خداوند تأویل را می‌داند و ما موظف به دانستن آن نیستیم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

۶) لزوم موافقت روایات با قرآن

دلیل دیگر برقعی در عدم نیاز به احادیث برای فهم قرآن، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام فرموده‌اند: هر خبری از ما به شما رسید، باید با قرآن بسنجید؛ اگر موافق قرآن نبود باطل است، پس اولاً باید قرآن را بفهمند تا دیگر اخبار را با آن تطبیق کنند و ثانیاً اگر قرار باشد خود قرآن با اخبار فهمیده شود، پس چطور قرآن را دلیل صحت یا بطلان اخبار قرار دهند؟ (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص۱۳)

وی این حدیث را در تأیید سخنش از وسائل الشیعه نقل می‌کند: قال النبی صلی الله علیه و آله: «إِنَ عَلَى كُلِ حَقٍ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوه (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص۱۱۰): به تحقیق بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری است، پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد، واگذارید.»

همچنین امام ششم علیه السلام فرموده است: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُف (همان): پس آنچه از حدیث موافق قرآن نباشد باطل است.» و چند حدیث دیگر در این زمینه آورده است.

به عقیدهٔ او، مطالب اسلامی یک «میزان» دارد که طبق بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام «قرآن» است. حالا اگر این میزان قابل شناسایی و فهم نباشد، چطور میزان واقع شود؟ اگر بگوییم برای فهم این میزان باید سراغ احادیث و اخبار بروید و از طرفی هم ملاک صحت و بطلان اخبار خود قرآن باشد، دَور لازم می‌آید و دَور باطل است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نفرموده‌اند قرآن را با خبر بسنجید و معنی صحیح آن را از خبر استفاده کنید، بلکه فرموده‌اند اخبار را با قرآن بسنجید. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۵)

این اشکال را که به اشکال دَور معروف است دیگران نیز مطرح کرده‌اند و پاسخ-

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

هایی نیز بر آن داده شده. اما به نظر می‌رسد برقعی برای این اشکال دلیل دیگری دارد. او در مقدمه‌اش بر کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» کلام محمدباقر بهبودی در تصحیح الکافی در بحث ضعف بسیاری از احادیث و شکل‌گیری جعلیات توسط زنادقه و غلات و ... را نقل می‌کند. وی در این زمینه بهترین راه چاره را "ارجاع احادیث به قرآن" می‌داند، زیرا اگر فقط علم درایه و رجال ملاک باشد، گاهی ممکن است یک جاعل، نام چند راوی معتبر و ثقه را در میان سلسله ناقلان حدیث جا دهد و ما را به اشتباه اندازد. پس رجوع به قرآن بهترین راه است. وی گله می‌کند که چرا در طول تاریخ، علمای ما کتابی ننوشتند تا با آن احادیث را بر قرآن ارجاع دهند و از این طریق، حدیث صحیح و غیرصحیح را جدا کنند.

برقعی حدیثی را از ابوهریره -که شیعه او را طعن کرده است- درباره رباخوار شدن همه مردم در آخرالزمان نقل می‌کند و می‌گوید: این حدیث با اینکه راویش ثقه نیست، صحیح است، اما روایتی را از «جمیل بن دراج» -که طبق کتب رجال چون «فهرست» شیخ و «خلاصه» علامه و رجال نجاشی از ثقات اصحاب ائمه علیهم‌السلام است- نقل می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام مطلبی درباره حضرت سلیمان بن داود فرموده است. آنگاه می‌گوید این حدیث با کمال صحتش دروغ است!! زیرا با تاریخ ناسازگاری دارد. سپس نتیجه می‌گیرد که بهترین میزان، همان عرضه‌کردن أحادیث به قرآن است، هرچند گویندگان و آورندگان آن فاسق و فاجر باشند. (برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بی‌تا، ص ۴۸ تا ۵۲)

در پاسخ می‌گوییم: این که یکی از بهترین راه‌های بررسی متن یک حدیث، ارجاع آن به قرآن است، سخن حقی است که هم از روایات مربوطه فهمیده می‌شود و هم علمای زیادی بر آن صحه گذاشته‌اند، اما این موضوع جوانب و توضیحاتی دارد که عدم دقت به آنها انسان را به نتیجه‌ای مانند برقعی یعنی قرآن‌بسندگی می‌رساند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

آیت‌الله جوادی آملی شرح کامل و دقیقی بر این موضوع دارند که برداشت اشتباه از این دسته روایات را ردّ می‌کند. وی می‌نویسد:

> هدف از عَرْض سنّت بر قرآن برای ارزیابی اعتبار سنّت، این نیست که سنّت موافق با قرآن باشد؛ چون موافقت با قرآن «شرط» حجیّت نیست؛ بلکه مخالفت با آن «مانع» اعتبار است. پس منظور از عَرْض که سنّت قطعی ضرورت آن را تبیین می‌کند، احراز «عدم مخالفت» سنّتِ مَعْروض با قرآن کریم است، نه «اثبات موافقت» با آن؛ زیرا بسیاری از فروع جزئی در قرآن نیامده، و تحدید و تعیین آنها طبق دستور الهی به سنّت ارجاع شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۱۳۸)

همین‌جا یکی از اشکالات برقعی معلوم می‌شود. او در بررسی بسیاری از احادیث به دنبال موافقت آنها با قرآن است، نه احراز مخالفت. نمونه‌هایی که در بخش بعدی ذکر خواهیم کرد، نشان می‌دهد که این روش او غلط است. او روایات زیادی را بخاطر عدم موافقت با قرآن طرد و نفی می‌نماید.

نکته مهم دیگر، پاسخ به اشکال دَور است، یعنی: توقف داشتن فهم قرآن بر احادیث، از طرفی و کسب اعتبار احادیث از طریق عرضه آنها بر قرآن، از طرف دیگر. این اشکال از آنجا شروع می‌شود که ما فهم قرآن (همه آیات یا برخی آیات) را متوقف بر رجوع به احادیث بدانیم، همانطور که اخباریان قائلند. اما می‌توانیم معتقد باشیم که همه معارف و احکام قرآن کریم- هر چند به کمک آیات متناسب- به طور شفافْ قبل از مراجعه به سنّت روشن است. البته ممکن است این روشنی به نحو اجمالی باشد نه تفصیلی. آنگاه ارجاع احادیث به آیات روشن قرآن، اشکال دَور را به وجود نمی‌آورد، زیرا آیات قرآن در یک سطح قابل فهم هستند و می‌توان روایات را بر آنها عرضه کرد. حال برای کشف سطوح معنایی بالاتر، می‌توان به احایث دیگر رجوع کرد. اگر آن احادیث مخالفتی با آیات نداشته باشند و یا خود

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

جزو سنت قطعی محسوب شوند، اشکال دور منتفی است. اما اگر برخی از آیات قرآن را مبهم بدانیم، به گونه‌ای که بدون سنّت اصلاً روشن نگردد، عَرْضه روایات بر آنها موجب دور خواهد بود.

آیت الله جوادی آملی در تسنیم، در این‌باره می‌نویسد:

> اگرچه موافقت با قرآن شرط اعتبار سنت نیست، ولی مخالفت با قرآن مانع اعتبار سنّت است و فتوا به عدم مخالفت سنّت با قرآن، متوقف است بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن (به طور موجبه کلیه). و اگر بعضی از آیات (به نحو ایجاب جزئی) بدون سنّت اصلاً مفهوم نگردد و پیام آن معلوم نشود، پس فهم بخشی از قرآن متوقف بر اعتبار سنت است؛ در حالی که اعتبار سنت نیز به آن است که با هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم به نحو سلب کلی، مخالف و مباین و معارض نباشد. پس باید اولاً، همه آیات قرآن روشن باشد و ثانیاً، فهم هیچ آیه‌ای متوقف بر سنّت نباشد و ثالثاً، اگر فهم برخی از آیات متوقف بر سنّت باشد، در همان محورْ دور لازم می‌آید و سرانجامِ چنان دوری به تناقضِ مستحیلْ خواهد بود. و در این مطلب فرقی بین اثبات حجیت سنت از راه قرآن، و حجیت آن از راه معجزه دیگر نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۱۳۹)

بنابراین، همه قرآن بدون مراجعه به سنّت باید به عنوان میزانِ سنجش، روشن باشد، ولی سه نکته مهم وجود دارد که نویسندهٔ تسنیم به هر سه اشاره کرده است. (همان)

اولاً قرآن باید روشن باشد تا حجیّت استقلالی - نه انحصاری- پیدا کند و بتوان سنّت را به آن عرضه کرد. بعد از احراز عدم مخالفت سنّت با قرآن، حجّت مستقل دیگری به عنوان سنّت در کنار حجّت مستقل قبلی، یعنی قرآن واقع می‌شود. این دو حجّت مستقلْ، همراه با حجّتِ مستقل دیگر که «برهان عقلی» است، کنار هم قرار می‌گیرند. آنگاه، از مجموع این سه منبع مستقلِ غیر منحصر و جمع‌بندی نهایی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

آنها، پیام خدا و حکم قطعی الهی به دست می‌آید.

ثانیاً روشن بودن قرآن به معنای عدم ورود حدیث به دایره تفسیر نیست، زیرا سنّت -اعمّ از قطعی و غیرقطعی- برای همیشه و نسبت به همه آیات، مرجع تعلیم و تبیین و شرح است، اما به قول صاحب تسنیم، مرجعیت تعبدی در خصوص سنت غیر قطعی بعد از روشن بودن محتوای همه قرآن صورت می‌پذیرد.

ثالثاً هرگز قرآن بدون سنت -اعم از قطعی و غیرقطعی- حجت نیست و حجّیت قرآن بدون سنت قطعی یا غیرقطعی، تفکیک آشکار بین ثقلین است.

آیت‌الله جوادی‌آملی نکته مهم دیگری را نیز می‌افزاید که لزوم تفکیک میان سنت قطعی و غیر قطعی است. ایشان معتقدند دلیل لزوم عرض سنّت بر قرآن، احتمال جعل و تحریف است و این امور در سنّت قطعی راه ندارد:

> روایات عَرْض سنت بر قرآن - خواه در حال تعارض روایات با یکدیگر و خواه در حالت عدم تعارض- مخصوص به سنّت غیرقطعی است؛ زیرا سنّت قطعی به مثابه قرآن، معروض علیه است، نه معروض. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص۱۴۰)

از مجموع مطالب فوق فهمیده می‌شود استدلال برقعی به لزوم عرضه روایات بر قرآن به جهت اثبات قرآن بسندگی، استدلالی باطل است.

۷) دلایل دیگر

ابوالفضل برقعی برای قرآن بسندگی در تفسیر، ادله گوناگونی آورده که به مهمترین آنها پیش‌تر اشاره شد. حال به طرح و نقد دلایل دیگر او می‌پردازیم.

۱-۷) لزوم مفهوم بودن حجت الهی

برقعی بر حجت بودن قرآن تأکید کرده و بر لزوم روشن بودن معنای آن اصرار می‌وزد. به عقیدهٔ او، قرآن دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوّت است و اگر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

مردم دلیل و حجّت را نفهمند، چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند؟ (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۵)

او تحدی کتاب خدا را نیز به شرط مفهوم بودن آیات، می‌داند و می‌گوید: اگر قرآن معمّا و مبهم باشد، دیگر مبارزه طلبیدن معنی ندارد. قرآن مکرّر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید: اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید. پس اگر آن را نفهمند چگونه مانند آن‌را بیاورند؟ (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۷)

همانطور که قبلاً اشاره شد، محتوای سخن برقعی صحیح است. ما نیز معتقدیم قرآن به دلایل زیادی از جمله این مطلب، باید مفهوم باشد که هست. اما مشکل در مراد برقعی است. او از مطلب فوق، بی‌نیازی قرآن به حدیث را نتیجه می‌گیرد، در حالی که ضرورت ورود حدیث به حیطه تبیینی قرآن، به معنای نامفهوم بودن کلام خداوند نیست. بلکه برای تفصیل مجملات، تحکیم متشابهات، بیان معانی ظریف و عمیق‌تر و... لازم است به فرمایشات معصومین علیهم‌السلام رجوع شود.

۲-۷) قطعی الدلاله دانستن قرآن

وی همچنین به درستی به اختلاف‌های دشمن پسندانهٔ شیعه و سنی اشاره کرده و منشأ آن را «ظنّیّ الدّلاله دانستن قرآن و قطعی الدّلاله دانستن روایات» عنوان می‌کند. به نظر او، این کلام باطلی است و نتائج بسیار سوئی دارد، از جمله عدم توجّه محصلین به آیات قرآن و قطعی‌ندانستن مفاد آن. در حالی‌که دلالت آیات قرآن بر معانی آن، از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است. به نظر او اگر یک خط نهج‌البلاغه که حدیث است، در جنب یک آیه از قرآن قرار گیرد، معلوم می‌شود که قرآن واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است. برقعی که خود مجمل بودن بسیاری از آیات را قبول دارد، در این بخش می‌گوید: اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

می‌گوئیم: باشد، اخبار نیز چنین است، اخبار هم مجمل دارد. همان طوری که قرآن گاهی به اجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۶۳)

به نظر ما، این کلام برقعی نیز چون سخنان دیگرش، آمیزه‌ای از سخنان درست و نادرست است. هم در قرآن و هم در احادیث، جملات قطعی الدلالة و ظنی الدلالة وجود دارد، اگرچه درباره صدور تفاوت وجود دارد و فقط قرآن قطعی الصدور است. درباره اجمال نیز چنین است. اما تفاوت نظر ما با برقعی، در این است که ما معتقدیم جملات ظنی الدلاله قرآن با روایاتی که قطعی الدلاله هستند، قابل تفسیر و تبیین است. همچنین مجملات قرآن با روایات مفصل در آن زمینه، رفع اجمال می‌شود. در احادیث نیز، مجملات با تفصیل روایات دیگر رفع می‌گردد.

۳-۷) عدم وجود تفسیر در صدر اسلام

یکی دیگر از ادله برقعی، عدم وجود تفسیر در صدر اسلام است. به عبارت دیگر، قرآن زمانی نازل شد که امامی وجود نداشت و حتی مشرکان، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز قبول نداشتند، ولی قرآن را می‌شنیدند و می‌فهمیدند و هدایت می‌شدند و به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز ارادت پیدا می‌کردند. او می‌افزاید: حال که مردم جاهل و گمراه عرب قرآن را می‌فهمیدند، چطور عده‌ای درس خوانده الآن می‌گویند: باید صبر کنیم تا امام علیه السلام بیاید و قرآن را برای ما بفهماند! (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۵)

وی در نقد تفسیر روایی می‌نویسد: مردم عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یا امامان هدی علیهم السلام که در شهرهای دیگر زندگی می‌کرده‌اند، آیا بخاطر عدم چاپ کتاب تفسیری از امامان علیهم السلام، به سراغ قرآن و فهم آن نمی‌رفته‌اند؟ وی تأکید دارد که بسیاری از آیات نیز دارای روایت تفسیری نیستند. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص۱۲)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

باید گفت: برقعی در مباحثش سیر منطقی را رعایت نمی‌کند. مثلاً نقدی را که به اخباریون دارد برای نفی روش تفسیر قرآن با حدیث به کار می‌برد، در حالی که مدافعان تفسیر روایی عقیده ندارند که آیات قرآن قابل فهم نباشند. نقدهای او بر این مطلب که فقط امام قرآن را می‌فهمد، کاملاً درست است، ولی از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که تفسیر روایی مورد نیاز نیست.

ما قرآن را می‌فهمیم، ولی برای فهم دقیق‌تر و عمیق‌تر و نیز تفصیل مجملات اعتقادی و فقهی و اخلاقی و... از روایات تفسیری امامان استفاده می‌کنیم. این درباره آیاتی که روایتی درباره‌شان مطرح نشده، سالبه به انتفای موضوع است.

فارغ از نقدی که ما بر ادلهٔ برقعی کردیم، او خود در آثار گذشته‌اش بر ضرورت رجوع به امامان در تفسیر قرآن از طریق عقل استدلال کرده است. او رجوع به احادیث اهل عصمت را حکمی عقلی دانسته و تصریح می‌کند که حجیت اخبار و ضرورت تمسک به آن امری است عقلی، زیرا پرواضح است که تمام عقائد دینی و خداشناسی و رفتار و اوصاف انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و فروع دین و اخلاق و ... تفسیر قرآن و بیان حق و باطل همه بواسطهٔ احادیث و اخبار به ما رسیده [است]... (برقعی، حقیقه العرفان یا تفتیش، چاپ دوم، بی‌تا، ص ۴)

برقعی در کتب قبلی خود، یکی از دلایل وجود امام را "تفسیر و تبیین قرآن" دانسته است. وی در پاسخ به اهل سنت که لزوم استقلال وجود امام را انکار می‌کنند، دلایلی می‌آورد که یکی از مهمترین آنها معلمیِ قرآن کریم است.

او ابتدا نظر اهل سنت را ذکر می‌کند که می‌گویند: پیغمبر اسلام، اسلام را کامل نمود و قرآن او کافی و وافی است برای امت، پس احتیاجی به وجود امام نیست، اما چون اقامه حدود و حفظ مملکت و اجراء احکام موقوف‌ست به وجود امام، پس وجود او، مقدمةً و تبعاً لِاقامةِ الحدود و اجراء الاحکام لازم است، نه استقلالاً و اصالةً.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

و اعتقاد به چنین امامی، از فروع دین است نه از اصول. سپس برقعی چهار دلیل محکم اقامه می‌کند که همگی در جواب قرآن بسندگی اهل سنت است:

اول: وی تأیید می‌کند که پیامبردین کامل آورده است، اما دین کامل بطور اجمال نه بطور تفصیل، یعنی دین کامل توسط پیامبرﷺ تفصیل داده نشده است و عمر ایشان کفاف نداد تا تفصیل دین را به مردم و اصحاب بیاموزد، ضمن این که چندین سال از عمر رسول خداﷺ صرف جنگ و جدال با کفار شد و فرصت تعلیم و بیان تمام الهیات و اصول و فروع پیدا نشد. وی ادامه می‌دهد:

«قرآن هم اگر چه جامع و کامل باشد، اما کافی و وافی نیست، زیرا بسیاری از آیات آن متشابهات و مشتبه المعنی است، یعنی معنی معین قطعی ندارد. و آن آیاتی که از محکمات و واضح المعنی می‌باشد، تازه مجمل است و هر کسی نمی‌تواند تمام جزئیات مسائل دینی را از آن استخراج کند. مختصر آن که در سابق بیان کردیم که قرآن، اگر چه جامع تمام علوم و معارف است، ولی کافی نیست و محتاج به شخص مبیّن معصومی است که قول او حجت و محیط به تمام قرآن و مؤیّد به تأیید الهی باشد و او به عقیده شیعه امام است، پس وجود امام لازم است. (برقعی، عقل و دین، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۶)

دوم: به عقیدهٔ برقعی قرآن کتابی است که معلم لازم دارد، به این معنی که اگر فرضاً کتاب کاملی در طب نوشته شود، باید دکتر حاذقی باشد تا از آن کتاب استفاده کند. پس صِرفِ بودنِ کتاب در جامعه، جامعه را کفایت نمی‌کند و بی‌نیاز نمی‌گرداند. (همان)

سوم: خود قرآن می‌گوید: برای من معلم و مبین لازم است و بدون معلم کافی نیست.

چهارم: وی معتقد است خدا انبیاء را برای دعوت مردم به اتفاق و وحدت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

فرستاده است و راه حق هم یکی بیشتر نیست. حال اگر قرآن برای این دعوت کافی بود، چرا اختلافات اسلامی را برنداشته و مسلمین در مسائل اصول و فروع این قدر اختلاف دارند؟! همه نیز به قرآن استدلال می‌کنند. سپس تصریح می‌کند: «بنابراین وجود امامی که مبین و دافع اختلاف باشد، عقلاً لازم است.» (همان)

همانطور که در این سطور می‌بینیم، برقعی در بخش اول حیات علمی خویش ثابت می‌کند که نه تنها قرآن بسنده نیست، بلکه او خود در جواب قرآن بسندگی، بهترین ادله را ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

ابوالفضل برقعی که در بخش اول حیات فکری خویش، به لزوم تبیین آیات قرآن توسط روایات معتقد بوده و تفصیل مجملات و معلمی آیات را وظیفه معصومین علیهم‌السلام می‌دانسته، در قسمت دوم حیات علمی خود به قرآن بسندگی در تفسیر رو آورده است. او دلایل متنوعی را برای عقیده‌اش مطرح کرده که در این نوشتار نقد کردیم. عناوین این ادله عبارتند از:

روشن بودن قرآن و لزوم تدبر در آن؛ عدم نیاز به تفسیر امام و بلکه مطلق تفسیر بخاطر قابل فهم بودن قرآن؛ عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه؛ مشکل(تر) بودن متن احادیث و روایات؛ وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری؛ لزوم موافقت روایات با قرآن و ادله دیگری چون: لزوم مفهوم بودن حجت الهی؛ قطعی الدلاله دانستن قرآن؛ عدم وجود تفسیر در صدر اسلام و...

دیدیم که هیچکدام از دلایل فوق، نمی‌تواند مانع از ورود احادیث به حوزهٔ تبیین قرآن باشد و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به قرآن قابل خدشه نیست.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

منابع

- قرآن کریم

۱. بابایی، علی اکبر؛ بررسی مکاتب و روش‌های تفسیری؛ تهران؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها؛ ۱۳۹۱ش.

۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة؛ چاپ اول؛ قم؛ بنیاد بعثت؛ ۱۴۱۶ ق.

۳. برقعی، ابوالفضل؛ احکام القرآن: شامل کلیه احکام فقهی و عقاید اسلامی که از متن قرآن استخراج و با آیات آن منطبق شده است؛ تهران؛ عطائی؛ بی‌تا.

۴. ---------؛ اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.

۵. ---------؛ حقیقه العرفان یا تفتیش؛ چاپ دوم؛ بی‌جا؛ بی‌تا.

۶. ---------؛ عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.

۷. ---------؛ عقل و دین؛ بی‌جا؛ بی‌تا.

۸. ---------؛ قرآن برای همه؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.

۹. ---------؛ گلشن قدس؛ بی‌جا؛ بی‌تا.

۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ چاپ اول؛ قم؛ مرکز نشر اسراء؛ ۱۳۸۱ش.

۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ تحقیق مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام؛ قم؛ مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام؛ ۱۴۰۹ق.

۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغة؛ تحقیق صبحی صالح؛ چاپ اول؛ قم؛ هجرت؛ ۱۴۱۴ق.

۱۳. صفار، محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم؛ تحقیق محسن کوچه باغی؛ چاپ دوم؛ قم؛ مکتبة آیة الله المرعشی النجفی؛ ۱۴۰۴ق.

۱۴. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن؛ چاپ پنجم؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۴۱۷ق.

۱۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی؛ چاپ چهارم؛ قم؛ انتشارات اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵ق.

۱۶. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق حسین اعلمی؛ چاپ دوم؛ تهران؛ انتشارات الصدر؛ ۱۴۱۵ق.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی، تحقیق دارالحدیث؛ جلد۱؛ چاپ اول؛ قم؛ دار الحدیث؛ ۱۴۲۹ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]

۱۸. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت؛ دار إحیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۳ق.
۱۹. محمدی فام، فریدون؛ بررسی شاخصه‌های تفسیر، تأویل و تطبیق؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما: علی محمدی آشنانی؛ تهران؛ دانشگاه جامع علوم و معارف قرآن؛ ۱۳۹۰ش.
۲۰. موسوی همدانی، سید محمد باقر؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ چاپ پنجم؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۳۷۴ش.
۲۱. نوری، حسین؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ تحقیق مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام؛ قم؛ مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام؛ ۱۴۰۸ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.6.5]